

[Type text]

«الای» استثنائیه از نگاه رضی و جامی

دکتر غلامعباس رضایی

دانشیار دانشگاه تهران

و

ام البنیه رتی

(از ص ۴۰ تا ۴۱)

چکیده:

مقاله حاضر با تکیه بر دو شرح مهم «کافیه» - شرح رضی و شرح جامی - به بحث پیرامون استثناء و رکن اصلی آن یعنی مستثنی می پردازد. آنچه در این مقاله، مورد نظر بوده است تدقیق نظر در منابع گذشته، بازخوانی آن‌ها و استفاده از این کتب مرجع در جهت عمق بخشیدن به یادگیری زبان عربی و فهم فلسفه‌های گرامری این زبان زنده است. نگارندگان درصددند با ذکر نمونه‌هایی از این فلسفه‌ها و تعلیل‌های نحوی، توجه خواننده را به این موضوع جلب نمایند که می‌توان آموزش زبان را با فلسفه آن درآمیخت تا یادگیری زبان، آسان و عمیق شده، معیارهای ساختارکلام از این تعلیل‌ها استخراج گردد.

واژه‌های کلیدی: استثناء، «الای»، رضی، جامی، انواع استثناء، احکام و اعراب

استثناء.

مقدمه:

استثناء در ادبیات و روایات دینی به معنای گفتن «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» است؛ امری که خداوند رسول خود را بدان فرمان می‌دهد: «لَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» (سوره کهف/ آیه ۲۴-۲۳)

محمد بن مسعود آورده است که: «إِنَّ الْإِيمَانَ يُدْخِلُهُ الْإِسْتِثْنَاءُ». گفتن استثناء (ان شاء الله) ایمان را وارد قلب می‌کند (از تقریرات درس استاد دکتر ابراهیم دیباجی) و مولانا می‌گوید:

«گر خدا خواهد» نگفتند از بطر پس خدا بنمودشان عجز بشر
 ترک استثناء مرادم قسوتی است نی همین گفتن که عارض حالتی است
 ای بسا نآورده است ثنا بگفت جان او با جان استناست جفت
 مطلبی که در ابیات فوق وجود دارد، مسئله تعلیق کارها به مشیت خداوندی است و اینکه اشخاص عارف به مقام ربوبی بدون این که کلمه استثناء را بر زبان آورند در اعماق روح خود می‌دانند که:

أَزْمَةُ الْأُمُورِ طُرّاً بِيَدِهِ وَالْكُلُّ مُسْتَمِدَّةٌ مِنْ مَدَدِهِ^(۱)
 سر رشته تمام امور به دست اوست و همه موجودات و پدیده‌ها از آن مقام ربوبی برای وجود کمک می‌گیرند. (جعفری، ج ۳، ص ۷۸)

اما اسلوب استثناء یکی از اسلوب‌های مهم و معتبر سخن است. با این اسلوب، کسی یا چیزی را از حکمی که بر افراد دیگر شده است خارج می‌کنیم. این خروج به گونه مثبت یا منفی می‌تواند بیان گردد.

اهمیت و عظمت کاربرد این اسلوب در احکام کلی و عمومی رایج در علوم و فنون، آشکاراست؛ تا آنجا که گفته شده هیچ عامی بدون تخصیص و استثناء وجود ندارد. کلمه جلاله «لا اله الا الله» که اساس توحید است، متضمن این اسلوب می‌باشد. قرآن، حدیث، نظم و نثر عربی و غیر عربی از آن مشحون است و طوری با بیان انسانی عجین گشته است که گویا از ضروریات کلام به شمار می‌آید. (از تقریرات درس استاد دکتر ابراهیم دیباجی).

این اسلوب به ویژه در حوزه شرع و دین و صدور احکام دینی از سوی فقیهان، نمود بیشتری دارد چرا که عموماً در کتاب و سنت وارد شده است که به حال خود باقی مانده و تخصیص نخورده‌اند، مانند: «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (سوره بقره/ آیه ۲۰) و دسته‌ای دیگر، تخصیص خورده و از حکم عام خارج شده‌اند، مانند: «أَحَلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةَ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا

«الآی استثنائیه از نگاه رضی و جامی / 23

یُتلی علیکم» (سوره مائده / آیه ۱) و برخی دیگر کاشف آنها مولی است، مثلاً عام در یک جای قرآن آمده و خاص در جای دیگر (مظفر، ج ۱، ص ۳۴۹).

اسلوب استثناء همواره از سوی نحویان، بلاغیان و اصولیان مورد توجه بوده و از زوایای مختلف به بررسی استثناء پرداخته‌اند و کتبی به رشته تحریر درآورده‌اند، از جمله «الرسالة الاستثنائية» از شیخ علی بن محمد بن حسن مقدس الأعرجی در گذشته به سال ۱۳۲۰ هـ.ق. «الرساله الاستثنائية» از شیخ احمد بن شیخ ابراهیم البحرانی، در گذشته به سال ۱۳۱۱ هـ.ق؛ مؤلف این کتاب، به سبک اصولی و نحوی در مورد استثناء به بحث پرداخته است، و نیز کتاب «تحفة المشتغلین» از علی بن محمد بن حسن الاعرجی که آن را به سال ۱۲۸۷ هـ.ق. به اتمام رسانیده است (از تقریرات درس دکتر ابراهیم دیباجی) و کوتاه سخن آنکه با توجه به اهمیت اسلوب استثناء، گستردگی موضوع و انواع آن از حیث ادوات و اقسام مستثنی به تدوین نوشتاری کوتاه درباره «الآی» و مستثنای آن با تکیه بر شرح رضی و جامی پرداخته‌ایم، تا به شناخت گسترده و کاملی در قواعد نحوی دست یابیم چرا که رضی در شرح خود با پرداختن به فلسفه نحو و آوردن تعلیل‌های بسیار و شواهد شعری فراوان از دیگران متمایز گشته و جامی نیز با کتابش «الفوائد الضیائية»، قول و سخنش حجتی برای حل مشکلات نحوی بوده است (حکمت، ص ۱۲۷). با این تفاوت که «رضی» در بیان مطالب روی به تفصیل نهاده و جامی به اختصار گذرانده است.

در این نوشتار تنها مستثنای به «الآی» با عناوین مختلف مورد بررسی قرار گرفته است و تلاش گردیده تا برای هر بحث دلایل و براهینی از زبان رضی و جامی بیان شود. در این نوشته علاوه بر شرح رضی و جامی از کتب نحوی معتبری چون شرح المفصل، مغنی اللیب، الکتاب و غیره بهره‌ها جسته‌ایم.

استثناء در لغت و اصطلاح :

استثناء در لغت به خارج کردن چیزی از یک قاعده و قانون کلی اطلاق می‌شود. و از ماده «ثنی» به معنای بازداشتن و منصرف کردن است. (ابن منظور؛ ماده ثنی) هنگامی که اسب را از رفتن در مسیری بازدارند، گفته می‌شود «ثنی فلان عنان فرسه». استثناء از آن جهت به این نام، نامیده شده است که مستثنی از حکم مستثنی‌منه خارج می‌شود. نیز ماده «ثنی» به معنای «العطف» است (الصّبّان، ج ۱، ص ۱۴۱) و در این صورت استثناء از آن جهت، استثناء نامیده شده که مستثنی

از حکم مستثنی منه خارج می‌شود و با این خروج مورد توجه قرار می‌گیرد.^(۲)
 استثناء در اصطلاح عبارت است از خارج کردن اسم ما بعد «الأ» و نظایر آن از حکم ماقبل «الأ»، خواه اسم مابعد آن داخل ما قبل آن باشد، خواه نباشد؛^(۳) مانند «جَاءَ نِي الْقَوْمِ الْأَعْلِيَّ».

معنای استثناء:

در معنای استثناء نظرات مختلفی وجود دارد؛ «کسائی» معتقد است که استثناء تنها از اسم صورت می‌گیرد؛ مانند: «قَامَ الْقَوْمُ الْأَزِيدُ»؛ در این مثال، «زید» از اسم (القوم) استثناء شده است و نسبت به قیام زید و دیگران خبری داده نشده است. «فراء» اعتقاد دارد که استثناء از فعل صورت می‌گیرد. مثلاً در جمله «قَامَ الْقَوْمُ الْأَزِيدُ» قیام زید از قیام قوم استثناء شده است. اما سیبویه اعتقاد دارد «الأ» اسم را از اسم، و فعل را از فعل استثناء می‌کند. زیرا هیچ دلیلی بر نسبت دادن استثناء به یکی از آن دو (اسم و فعل) بدون دیگری، وجود ندارد. پس در مثال فوق، زید را از قوم و قیام او را از قیام قوم استثناء می‌کنیم و سخن صحیح، سخن سیبویه است. (المُرَادِي، ص ۵۱۳)

اصطلاحات:

در بحث استثناء، اصطلاحات خاصی وجود دارد که برای فهم احکام استثناء ضرورت دارد. این اصطلاحات عبارتند از:

- ۱- **مستثنی:** اسم ما بعد الأ و نظایر آن است که از حکم ما قبل الأ خارج می‌گردد.
- ۲- **مستثنی منه:** اسم ما قبل الأ و نظایر آن است که داخل در حکم می‌باشد و مستثنی از آن خارج می‌گردد.
- ۳- **ادوات استثناء:** به وسیله آنها مستثنی از مستثنی منه خارج می‌شود، مانند «قَامَ الْقَوْمُ الْأَزِيدُ»؛ در این مثال، «قوم» مستثنی منه، «زید» مستثنی و «الأ» از ادوات استثناء می‌باشد. ادوات استثناء دو نوع است:
 - الف) ادوات مصطلح که برای استثناء وضع شده‌اند، مانند الأ، غَيْر، سِوَى و...
 - ب) ادوات غیر مصطلح که در حقیقت برای استثناء وضع نشده‌اند، ولی به گونه‌ای مفاد و معنای استثناء از آنها فهمیده می‌شود، مانند: «اجتبی، اصطفی، اقتطف و خصوصاً» (از تقریرات درس دکتر ابراهیم دیباجی)
- ۴- **استثنای تام:** آن است که مستثنی منه در جمله ذکر می‌شود، مانند «مَا رَأَيْتُ أَحَدًا إِلَّا عَلِيًّا».

«الای استثنایه از نگاه رضی و جامی / 25

۵ استثنای موجب (مثبت): ست ک نفی و نفی بر مقدم نشده با ده؛ مرد ز نفی (نهی و ستفهام ست)، مانند: «جَاءَ نِي لَتَلَامِيدًا لَا سَعِيدًا»

۶ استثنای غیرموجب (منفی): ست ک نفی و نفی بر جمله مقدم گردد، مانند: «ما جاءني من أحدٍ لا زيداً». ایسته ذکر ست ک نفی در ین گون استثناء یا لفظی ست یا معنوی. نفی لفظی همچو مثال پیشین و نفی معنوی مانند: «يَأْتِي اللَّهُ لَا أُوتِيَمٌ نُورَةً» (سوره توبه، ص ۳۱) در ین ظاهر استثناء، موجب (مثبت) ست ولی ین گون نیست. نحویاً فعل «يَأْتِي» ر ب فعل منفی «لا یرید» تأویل کرده ند.

۷ استثنای متصل: ست ک مستثنی بعضی زمستثنی مذ با د^(۴) مانند: «فَحَصَّ لَطِيبٌ لَجْسَمٌ لَا لَيْدٌ» در ین مثال، مستثنی (لید) جزئی ز جزئی مستثنی مذ (لجسم) ست و در ین حال، مستثنی در حکم مخالف مستثنی مذ ست. «رضی و جامی» ز استثنای متصل تعریف کامل تری ری دده ند. «رضی» می گوید: استثنای متصل، ست ک ز حکم یک متعدد (مستثنی مذ) خارج می ود و ین متعدد گاهی ذکر ده و گاهی در تقدیر ست (لرضی لاستر بادی، ج ۲، ص ۷۶). مانند: «جاءني لِقَوْمٌ لَا زَيْدٌ» در ین مثال، متعدد (مستثنی مذ) ذکر ده ست و در مثال «مَا جَاءَنِي لَا زَيْدٌ» متعدد، در تقدیر می با د و صل جمله، ین گون ست: «مَا جَاءَنِي أَحَدٌ لَا زَيْدٌ». ب عارت دیگر گر سم ما بعد لا دخل در متعدد (مستثنی مذ) با د، استثنای متصل ست و لذ گفته ده ست استثنای متصل، استثنای حقیقی ست و صل در استثناء، متصل بود ست. «جامی» نیز می گوید: استثنای متصل، ست ک ز یک متعدد (مستثنی مذ) - ک جزئیات یا جزء متعدد با د - خارج ده ست، خواه متعدد ذکر ده با د خواه نشده با د. مانند: «مَا جَاءَنِي أَحَدٌ لَا زَيْدٌ» (جامی، ص ۱۵۰).

۸ استثنای منقطع (منفصل): ست ک مستثنی بعضی زمستثنی مذ نا د. مانند: «جَاءَ نِي لِقَوْمٌ لَا حِمَارًا». در ین مثال «حمار» در حقیقت، دخل در مستثنی مذ نیست ک بخوهم ر استثناء کنیم، بلکه مستثنی در حکم (مد) زمستثنی مذ خارج ده ست؛ لذ استثناء، در استثنای منقطع، حکمی ست؛ ب عارت دیگر مستثنی ز حکم مستثنی مذ خارج می ود، ن زمستثنی مذ و نیز مانند یه «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا» (سوره مریم / یه ۶۲)، در ین یه «لغو» بعضی ز «سلام» نیست.

۹ استثنای مفرغ: ست ک مستثنی مذ حذف ده با د، مانند: «مَا قَامَ لَا زَيْدٌ»؛ در ین مثال، مستثنی زمستثنی مذ مقدر استثناء گردیده ست و تقدیر جمله ین گون ست: «مَا قَامَ أَحَدٌ لَا زَيْدٌ».

حال که مصطلحات استثناء به اختصار بیان شد به بحث پیرامون «الّا» و مستثنای آن می‌پردازیم.

وضع «الّا» از نظر صرفی و لغوی:

«الّا» به اتفاق آراء نحویان یک حرف است که با همین ساختار برای استثناء وضع شده است و کلمه‌ای بسیط می‌باشد. (الشُّمْنِيُّ، المنصف، ج ۱، ص ۱۵۹) و اگر مرکب باشد، از «إنّ» شرطیه و «لای نفی» ترکیب یافته است و در این صورت، از حروف جازمه است و دو فعل را مجزوم می‌کند (ابن هشام، مغنی اللیب، ج ۱، ص ۱۰۲). «الّا» در لغت به معنای «جزء و مگر» است و گاهی در معنای دیگری به کار رفته است، از جمله به معنای «غیر» که در این صورت «الّا» صفت است نه استثناء.

اعراب و احکام مستثنی به «الّا»:

مستثنای به «الّا» - در صورتی که الّا تکرار نشود - سه حکم اعرابی خواهد داشت:

- ۱- مستثنی واجب النصب است؛
 - ۲- مستثنی جوازا منصوب یا تابع مستثنی منه است؛
 - ۳- مستثنی بر حسب عوامل اعراب می‌پذیرد (استثنای مفرغ).
- حال به شرح و بررسی هریک از این سه حکم می‌پردازیم.
- حکم اول: مواردی که مستثنی واجب النصب است:
- ۱- کلام، تام موجب (مثبت) و مستثنی متصل یا منقطع باشد، مانند: «أَتَانِي الْقَوْمُ الْآ زَيْدًا» و آیه «فَشْرَبُوا مِنْهُ الْآ قَلِيلًا» (سوره بقره/ آیه ۲۴۹).

نکته: گاهی جمله در ظاهر موجب (مثبت) است ولی مستثنی منصوب نیست، مانند بیت زیر از اخطل نصرانی تغلبی:

وَيَالِصَّرِيمَةِ مِنْهُمْ مَنْزِلٌ خَلَقٌ عَافٍ تَغَيَّرَ الْآ النَّوِيُّ وَ الْوَتْدُ^(۵)

شاهد در کلمه «النّوی» است که مرفوع شده و حال آن که باید منصوب باشد، زیرا جمله تام و موجب است. نحویان در این مورد، فعل «تَغَيَّرَ» را به «لَمْ يَبْقَ عَلَيَّ حَالِهِ» تأویل کرده‌اند و لذا جمله در معنا منفی است و مستثنی (النّوی) به عنوان بدل (بدل از ضمیر مستتر در فعل «تغییر» که مستثنی منه می‌باشد) مرفوع گردیده است (الأشمونی، ج ۲، ص ۴۳۵؛ الأزهری، ج ۱، ص ۳۴۹).

دلیل وجوب نصب مستثنی در کلام موجب:

مستثنی در کلام تام موجب (مثبت)، وجوباً منصوب است. «جامی» و «رضی» بر این امر تأکید کرده‌اند، ولی «رضی» در شرح خود دلیل آن را نیز بیان می‌کند. او می‌گوید: مستثنی در کلام موجب وجوباً منصوب است، زیرا مستثنی را در کلام موجب، نمی‌توان بدل یا تفریغ قرار داد و لذا تنها منصوب شدن مستثنی باقی می‌ماند (شرح الرضی علی الکافی، ج ۲، ص ۸۳). توضیح مطلب این است که بدل در حکم تکرار عامل است. وقتی گفته می‌شود «جاء القومُ الأ زیداً»، چنانچه زید را بدل از «القوم» قرار دهیم، عامل (جاء) بر سر زید در می‌آید و معنا این‌گونه می‌شود «جاءنی زید»: زید آمد. حال آن که ما با بیان «جاء القومُ الأ زیداً» قصد داشتیم از آمدن قوم، بدون زید خبر دهیم، ولی با بدل قراردادن «زید»، این هدف نقض می‌شود. پس بدل قراردادن مستثنی در کلام موجب جایز نیست و مستثنی مستقلاً اعراب می‌پذیرد.

اما تفریغ نیز در کلام موجب جایز نیست؛ زیرا مستثنای مفرغ در کلام موجب، به امر محال منجر می‌گردد. به‌طور مثال اگر گفته شود: «ضربتُ الأ زیداً» معنا این است که من همه مردم را زدم جز زید را و این امری محال است و وجود قرینه‌ای دال بر این که قصد ما از مردم، جمعیت خاصی بوده یا قصد مبالغه داشته‌ایم، نادر است (العقلی الهمدانی المصری، ج ۱، ص ۶۰۴).

۲- مستثنای مقدم (خواه متصل یا منقطع، مثبت یا منفی باشد) مانند «قامَ الأ زیداً القومُ» و «ما قامَ الأ زیداً القومُ».

و مانند سخن «کعب بن مالک» خطاب به پیامبر گرامی اسلام (ص). (سیبویه، ج ۲، ص ۳۳۶؛ الشتمری، ج ۱، ص ۳۷).

النَّاسُ أَلْبُ عَلَيْنَا فَيَكْ لَيْسَ لَنَا الأ السُّيُوفَ وَأَطْرَافَ الْقَنَا وَرَزَّ^(۶)
در این بیت، مستثنی (السُّيُوفَ) بر مستثنی منه (وَرَزَّ) مقدم گردیده و منصوب است. اصل جمله چنین بوده است «لَيْسَ لَنَا وَرَزَّ الأ السُّيُوفَ».

لازم به ذکر است که کوفیان و بغدادیان، مستثنای مقدم را همواره منصوب نمی‌کنند، بلکه هرگاه مستثنی غیر موجب (منفی) باشد، تابع بودن مستثنی را نیز اجازه می‌دهند (ابن هشام، أوضح المسالك، ج ۲، ص ۶۵؛ الأشمونی، ج ۲، صص ۴۴۹-۴۵۲)، مانند: «ما جاء الأ زیداً أحدٌ»؛ در این مثال «زید» مستثنای مقدم است و باید منصوب باشد ولی مرفوع شده است، زیرا عامل (جاء) در «زید» عمل کرده و آن را فاعل خود قرار داده، سپس مستثنی منه (أحد) را بدل زید و مرفوع قرار داده‌اند.

«سیبویه» از استاد خویش «یونس» روایت کرده است که بعضی از عرب‌ها می‌گویند: «ما لى الأ أبوک أحد» (سیبویه، ج ۲، ص ۳۳۷). در این مثال، «أبوک» مستثنای مقدم است و باید منصوب باشد ولی آن را به عنوان مبتدا مرفوع کرده‌اند؛ سپس «أحد» را بدل و تابع آن قرار داده‌اند. «رضی» نیز در شرح خود پس از ذکر روایت «یونس» با مثالی دیگر به بیان مطلب می‌پردازد و می‌گوید: در مثال «ما لى الأ أبوک أحد» برخی مستثنی منه (أحد) را بدل از مستثنی (أبوک) قرار می‌دهند. و نظیر این جمله است عبارت «ما مررت بمثله أحد»؛ در این عبارت «أحد» بدل از «مثله» است^(۷). رضی در ادامه می‌افزاید جایز است که گفته شود «ما لى الأ أبوک صدیقاً»؛ در این عبارت «أبوک» مبتدا، «لى» خبر و «صدیقاً» حال است و نیز «من لى الأ أبوک صدیقاً» در این صورت «من» مبتدا، «لى» خبر و «أبوک» بدل از «من» و «صدیقاً» حال است. (شرح الرضى على الکافیة، ج ۲، ص ۸۳)

از شواهد شعری دیگر، بیت زیر می‌باشد:

لِأَنَّهُمْ يَرْجُونَ مِنْهُ شَفَاعَةً إِذَا لَمْ يَكُنِ الْاَلِ النَّيُّونَ شَافِعُ^(۸)

شاهد در کلمه «النبيون» است که باید منصوب می‌شد، ولی مرفوع شده است. اصل عبارت چنین بوده «إِذَا لَمْ يَكُنْ شَافِعُ الْاَلِ النَّيُّونَ». و از آنجا که در استثنای متصل منفی، می‌توان مستثنی را منصوب یا تابع مستثنی منه قرار داد، در این عبارت، مستثنی را تابع مستثنی منه (شافع) قرار داده و مرفوع ساخته‌اند. سپس مستثنی (النبيون) را مقدم کرده‌اند (که باید منصوب می‌گردید)، ولی در این بیت مرفوع است. زیرا پس از مقدم کردن مستثنی (النبيون)، استثناء را مفرغ فرض کرده، «النبيون» را به عنوان فاعل فعل «يكن» مرفوع ساخته‌اند، سپس مستثنی منه (شافع) را بدل از مستثنی قرار داده‌اند (الأشمونی، ج ۲، ص ۴۵۱). لازم به ذکر است که در این بیت «شافع» را بدل کل قرار داده‌اند نه بدل بعض و از «شافع» اراده خاص شده است، تا بدل گرفتن از مستثنی صحیح باشد (الصبان، ج ۱، ص ۱۴۹؛ الأزهری، ج ۱، ص ۳۵۵).

و جوب نصب مستثنای مقدم:

مستثنای مقدم و جوباً منصوب است. در علت نصب آن، «رضی» می‌گوید: مستثنای مقدم منصوب می‌شود، چون مقدم کردن بدل بر مبدل منه ممنوع است (شرح الرضى على الکافیة، ج ۲، ص ۸۵؛ جامی، ص ۱۵۱). بیان مطلب، این است که مستثنی، اگر منصوب نباشد، بدل و تابع مستثنی منه خواهد بود. وقتی مستثنی، بدل شد دیگر بر مبدل منه (متبوع) نمی‌تواند مقدم شود. «مُبرِّد» نیز

«الای» استثنائیه از نگاه رضی و جامی / 29

هرگاه ستنه تمم شد، بل بدن متف - ردد، چن قبل از ستنه چیزی نیست که تابع و بل از آن ردد (المبرد اب العباس حم بن ز، ج ۲، ص ۶۱۳).

۳- مستثنای منقطع (خواه کلام موجب باشد یا غیرموجب)، انذ: «أَتَا ز الْقَوْمَ الْأَئِمَّةَ». در ان ثال، «امتعة» ستنای نقطه و وج با نصب باشد، زرا بعض از ستنه - نه (القم) نیست.

نکته: «بن تمیم» در اعراب ستنای نقطه دو وجه قائل است. ان دو وجه را «جا» به اختصار و «رض» با ذکر شده به تفصیل بیان کرده ان؛ اما وجه اول: بن تمیم، ستنه را به عن ان بل، تابع ستنه نه شمارد؛ به شرط آن که بن نیاز از ستنه نه باشیم، عن ان ستنه نه حذف رده و ستنه جانشین آن ردد، خللا پیش نم آ و عنا صحیح است، انذ: «أَجَاءَ ن الْقَوْمَ الْأَحْمَارَ». بن تمیم در ان ثال، ستنه (حمار) را به رفع بخ انذ: «أَجَاءَ ن الْقَوْمَ الْأَحْمَارَ». آنها کلمه «حمار» را بل از «القم» قرار دهند، چرا که با حذف آن و جاگزین ستنه، جمله صحیح - باشد و - ت ان فت «أَجَاءَ ن الاحمار». از شده شعر که بن تمیم ستنای نقطه را بل از ستنه نه قرار داده است به ابیات زرا اشاره شد:

وَبُلْدَةٍ لَيْسَ بِهَا أَنْيْسٌ الْأَلْيَعُ فَيُرْوِ الْأَلْيَعِيسُ^(۹)
 غَشِيَّةٌ لَا تُغْنِي الرَّاحُ كَانَهَا وَكَالْنَّبْلِ الْأَمَشْرِفُ الْمُصَمَّمُ^(۱۰)
 (الشتتیری، ج ۱، ص ۳۶۵؛ ابن عیش، ج ۲، ص ۸۰)
 (الشتتیری، ج ۱، ص ۳۶۶؛ البغادی، ج ۳، ص ۲۹۰)

وَالْحَرَبُ لَا يَبْقَى لِحِجَا حِمْمَهَا التَّخْيِيلُ وَالْمِرَاحُ
 الْأَفْتَى الصَّوْبَارُفُ ال نَجَاتِ وَالْفَرَسُ الْقَاحُ^(۱۱)
 (همانجا، صص ۳۶۶-۲۸۹)

در ابیات فوق به ترتیب کلمات «الیعافیر، المشرف و الفت» ستنای نقطه هستند و با - نصب شد نول به عن ان بل از «انیس، الراح و التخیل» رفع رده ان. از شده قرآن که «بن تمیم» آنهارا بل قرار داده ان به آتات زرا اشاره شد:

۱- آة «وَالْأَحَادِ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى إِلَّا ابْتِغَاءً وَجْهَ رَبِّهِ الْأَعْلَى» (س رة لیل / آة ۲۱ -

شاهد در این آیه «ابتغاء» است که به جای نصب، آن را به عنوان بدل از «من نعمه» — مبتدای مؤخر- مرفوع کرده‌اند.

۲- «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ». (سوره نحل / آیه ۶۵): در این آیه، کلمه جلاله «الله» مستثنای منقطع است و باید منصوب شود، چون بعضی از «مَنْ» نیست ولی آن را بدل از «مَنْ» و مرفوع قرار داده‌اند. «زمخشری» نیز این آیه را مانند بنی تمیم بدل و تابع قرار داده است. برخی نیز استثناء را به اعتبار این که ظرفیت در مورد خداوند مجازی است، متصل شمرده‌اند و الله را به عنوان بدل یا عطف بیان مرفوع کرده‌اند. (الزهري، ج ۱، ص ۳۵۴، ابن هشام برای این آیه، اعراب دیگری ذکر کرده و می‌گوید: «مَنْ» مفعول و منصوب، «غیب» بدل اشتمال و منصوب، «الله» فاعل و مرفوع و استثناء، استثنای مفرغ است (ابن هشام، مغنی اللیب، ج ۲، ص ۵۸۷).

وجه دوم آن است که «بنی تمیم»، مستثنای منقطع را واجب‌النصب می‌شمارد و آن، هنگامی است که حذف مستثنی منه، جایز نیست و مستثنی را نمی‌توان جانشین مستثنی منه قرار داد؛ مانند آیه «لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ» (سوره هود / آیه ۴۲)؛ در این آیه «مَنْ» مستثنی و منصوب است، زیرا «مَنْ رَحِمَ» به معنای مرحوم و معصوم می‌باشد و از جنس مستثنی منه (عاصم) نیست، پس مستثنی، منقطع است (شرح الرضی علی الکافی، ج ۲، ص ۸۶؛ الزهري، شرح التصريح، ج ۱، ص ۳۵۲).

و از این قسم است دو جمله «مَازَادَ الْمَالُ إِلَّا مَا نَقَصَ» و «مَا نَفَعَ زَيْدٌ إِلَّا مَا ضَرَّ»، در این دو مثال، مستثنی («مَانَقَصَ» و «مَا ضَرَّ») و جوباً منصوب می‌شود.^(۱۲) و آن‌ها را نمی‌توان بدل از فاعل قرار داد زیرا با حذف مستثنی منه و جانشین شدن مستثنی، معنا صحیح نخواهد بود و در تقدیر چنین می‌شود «زَادَ النُّقْصُ وَ نَفَعَ الضَّرُّ». اما «سیرافی و ابن مبرمان» گمان کرده‌اند که «مَانَقَصَ وَ مَاضَرَ» مبتدا هستند و خبر آن‌ها حذف شده است. در تقدیر، جمله این گونه است: «مَازَادَ هَذَا الْمَالُ لَكِنِ النُّقْصَانُ شَأْنُهُ أَوْ أَمْرُهُ وَ مَا نَفَعَ زَيْدٌ لَكِنِ الضَّرُّ شَأْنُهُ». «شلوبین» نیز گمان کرده است که «مَانَقَصَ» مفعول و منصوب است و تقدیر جمله چنین است «مَازَادَ الْمَالُ شَيْئاً إِلَّا النُّقْصَانَ» و لذا مستثنی را متصل قرار داده است. البته نظر او رد شده است، چون نسبتی میان نقصان و زیاده وجود ندارد (همانجا).

معنای ال در استثنای منقطع:

«الآ»ی استثنائیه از نگاه رضی و جامی / 31

پس از بررسی اعراب مستثنای منقطع، شایسته است به بحث دیگری تحت عنوان معنای «الآ» در استثنای منقطع پردازیم.

به عقیده «سیبویه» مستثنای منقطع مانند مستثنای متصل به وسیله عامل ماقبل خود منصوب می‌شود و ما بعد الّا مفرد است و «الآ» به معنای «لکن» عاطفه است و لذا هرگاه حرف مشبه (ان) بعد از «الآ» قرار گیرد واجب است به فتح خوانده شود (تا به مفرد تأویل رود)، مانند: «زَيْدٌ غَنِيٌّ إِلَّا أَنَّهُ شَقِيٌّ». به عقیده بصریان «الآ» در استثنای منقطع به معنای «لکن» است و «لکن»، مفید استدراک (دفع توهّم مخاطب) می‌باشد؛ مثلاً هنگامی که گفته می‌شود «جَاءَ السَّادَةُ إِلَّا خَدَمَهُمْ»، شنونده چنین تصور می‌کند که با ورود بزرگان، خدم و حشم آنها نیز آمده است. لذا برای دفع این توهّم «الآ» آمده است که به معنای «لکن» می‌باشد، یعنی: «جَاءَ السَّادَةُ لَكِنْ خَدَمَهُمْ لَمْ يَجِئُوا»، اما کوفیان اعتقاد دارند که «الآ» به معنی «سوی» است. «رضی و جامی» نظر بصریان را می‌پذیرند و «رضی» در شرح خود می‌گوید: نظر و تأویل بصریان بهتر است زیرا در استثنای منقطع لازم است که ما بعد الّا با ما قبل آن مخالف باشد همان‌طور که در «لکن» این‌گونه است. ولی در «سوی» مخالفت لازم نیست. از طرفی «لکن» به معنای استدراک است و این، همان معنای استثنای منقطع است (شرح الرضی علی الکافی، ج ۲، ص ۸۲ و ۸۳؛ جامی، ص ۱۵۱).

این که استثنای منقطع، مفید استدراک است، از آن جهت است که در مستثنای منقطع در حقیقت استثنائی از جنس مستثنی‌منه صورت نمی‌گیرد و استثنای چیزی که از جنس مستثنی‌منه نباشد، معنا ندارد. لذا ما بعد «الآ» در اصل برای استثناء نیست، بلکه برای دفع توهّم و به عبارتی برای استدراک است. اگر مستثنی، منقطع و مفرد باشد، الّا به معنای لکن و مفید استدراک است و مانند «أَنَّ» ما بعد خود را منصوب می‌کند، مانند: «نَامَ أَصْحَابُ الْبَيْتِ إِلَّا عُصْفُورًا مُغْرَدًا» که در تقدیر چنین است: "نَامَ أَصْحَابُ الْبَيْتِ لَكِنْ عُصْفُورًا مُغْرَدًا لَمْ يَنَمْ" و اما اگر مستثنی یک جمله باشد محلاً منصوب است، مانند آیه «كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ بِمُسَيْطِرٍ إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَ كَفَرَ فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ» (سوره غاشیة / آیه ۲۲ و ۲۴)، در این آیه جمله «مَنْ تَوَلَّى وَ كَفَرَ فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ» مستثنای منقطع و محلاً منصوب است. «من» مبتدا و «یُعَذِّبُهُ» خبر است و «فاء»، فاء جزا می‌باشد. (ابن الناظم، ص ۱۱۵؛ الصبان، ج ۱، صص ۱۴۲-۱۴۶) لازم به ذکر است که استثنای منقطع غالباً مفرد است و گاهی به صورت جمله می‌آید. (ابن الناظم، ص ۱۱۴)

آنچه تاکنون بیان شد درباره استثنای واجب‌النصب بود. حال حکم دوم از اعراب مستثنای به «الآ» ذکر می‌شود.

حکم دوم: اعراب مستثنای به «الْأ» منصوب است یا تابع مستثنی منه می باشد و آن زمانی است که کلام، تام متصل و غیرموجب (نفی و شبه نفی) باشد^(۱۳)، نفی لفظی مانند: «مَا قَامَ أَحَدٌ إِلَّا زَيْدًا وَ الْأَ زَيْدًا». و مانند آیه شریفه «مَفْعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ» (سوره نساء / آیه ۶۶): در این آیه «قلیل»، مستثنی و بدل از ضمیر «واو» در فعل «فعلوه» است و جایز است بنابر استثناء منصوب شود. نفی معنوی مانند بیت زیر (ابن الناظم، ص ۱۱۷):

لَدِمَّ ضَائِعٌ تَعَيَّبَ عَنْهُ أَقْرَبُوهُ إِلَّا الصَّبَا وَالِدَبُورُ^(۱۴)

در این بیت «الصبا» مستثنی می باشد و از آنجا که جمله در ظاهر تام و موجب (مثبت) است باید منصوب می شد. ولی نحویان چنین جمله ای را به نفی تأویل کرده اند. بدین معنا که فعل «تَعَيَّبَ» در معنای «لَمْ يَحْضُرْ» است. پس جمله (منفی) می باشد و (الصبا) بدل از (أقربوه) بوده و مرفوع است و البته نصب آن نیز جایز است. همچنین جملاتی مانند: «قَالَ رَجُلٌ يَقُولُ ذَلِكَ إِلَّا زَيْدًا» نیز در حوزه نفی وارد می شود، چنانچه «رضی» در شرح خود بدان تصریح دارد و کلماتی مانند «قَالَ، قَلَّمَا و أَقَلَّ» را در نفی وارد می کند، چرا که آن ها در معنا منفی هستند و تقدیر چنین است: «لَا رَجُلٌ يَقُولُ ذَلِكَ إِلَّا زَيْدًا». (شرح الرضی علی الکافیة، ج ۲، ص ۹۳). «رضی» همچنین فعل «أَبَى» و متصرفاتش را گاهی، فعل نفی می شمارد، مانند آیه «يَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ» (سوره توبه / آیه ۳۳). و آیه «أَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا» (سوره اسراء / آیه ۸۹). در آیات فوق دو فعل «يَأْبَى وَ أَبَى» در معنای نفی «لا یرید و ما أراد» است. شایسته ذکر است که «رضی» تأویل به نفی را در همه الفاظ نمی پذیرد و هر نوع جمله مثبت را به منفی تأویل نمی کند بلکه معتقد است که تأویل به نفی در الفاظ خاصی است^(۱۵). چرا که رضی در شرح خود می گوید: الفاظی مانند «أَبَى» و متصرفاتش گاهی تأویل به نفی می شود و تأویل در الفاظ دیگر، نادر است و اگر آمده است، امری شاذ می باشد، از جمله آیه «فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ» (سوره بقره / آیه ۲۴۰)، در این آیه فعل «شربوا» را به «لَمْ يُطِيعُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ» تأویل کرده اند. پس جایز نیست که مثلاً «مَاتَ النَّاسُ إِلَّا زَيْدًا» به «لَمْ يَعْشِ النَّاسُ إِلَّا زَيْدًا» تأویل برده شود. همچنین بدل و تفریغ، در امر و شرط جایز نیست، پس جمله هایی مانند: «لِيَقْمَ الْقَوْمُ إِلَّا زَيْدًا» و «إِنْ قَامَ أَحَدٌ إِلَّا زَيْدًا قُمْتُ» صحیح نمی باشد (همان، ج ۲، ص ۹۵) و مثال شبه نفی (نهی) مانند: «لَا يَقْمُ أَحَدٌ إِلَّا عَمْرًا» و (استفهام) مانند: «هَلْ أَتَى الْفَتِيَانُ إِلَّا عَامْرًا».

بدل آوردن از ضمیر در کلام غیرموجب (نفی و شبه نفی):

«الای استثنایه از نگاه رضی و جامی / 33

از جمله مباحثی که «رضی» در استثنای غیرموجب (نفی و شبه نفی) مطرح می‌کند، «بدل آوردن از ضمیر» است. (همان، ج ۲، ص ۹۲) توضیح مطلب آنکه در کلام غیرموجب، مستثنی را می‌توان بدل از ضمیر قرار داد؛ ضمیری که به اسمی بازمی‌گردد که شایستگی آن را دارد که مبدل منه باشد و مبتدا یا اسم یکی از نواسخ واقع گردد، مانند: «مَا أَحَدٌ ضَرَبْتُهُ إِلَّا زَيْدًا»؛ در این مثال، «زیداً» مستثنی و بدل از ضمیر «ه» در ضربه است و این ضمیر به «أحد» که مبتدا است بازمی‌گردد زیرا معنای جمله این گونه است: «مَا ضَرَبْتُ أَحَدًا إِلَّا زَيْدًا» و در حقیقت نفی، ضمیر را نیز در برمی‌گیرد و آنجا که ضمیر به اسم یکی از نواسخ باز می‌گردد مانند: «مَا ظَنَنْتُ أَحَدًا يَقُولُ ذَلِكَ إِلَّا زَيْدًا»، کلمه «زید» مستثنی و بدل از ضمیر در فعل «يقول» می‌باشد و این ضمیر به «أحد» (مفعول اول ظن) برمی‌گردد. چون در معنا می‌گوییم «مَا يَقُولُ ذَلِكَ فِي ظَنِّي إِلَّا زَيْدًا». قابل ذکر است که «رضی» برخلاف نظر سیبویه بدل آوردن از ضمیر در غیرنواسخ را هم جایز می‌شمارد به شرط آنکه عامل ضمیر نیز منفی گردد. مانند: «مَا كَلَّمْتُ أَحَدًا يُنْصِفُنِي إِلَّا زَيْدًا». در این مثال «زید» مستثنی و بدل از ضمیر موجود در فعل «ينصفني» می‌باشد و معنا چنین است «مَا أَنْصَفَنِي أَحَدٌ كَلَّمْتُهُ إِلَّا زَيْدًا» و مانند مثال فوق است بیت زیر از «عدی بن زید»:

فِي لَيْلَةٍ لَا نَرَىٰ بِهَا أَحَدًا يَحْكِي عَلَيْنَا إِلَّا كَوَاكِبَهَا^(۱۶)

(ابن هشام، مغنی اللیب، ج ۲، ص ۸۸۸؛ البغدادی، ج ۳، ص ۳۱۸)

در این بیت «کواکبها» مستثنی و بدل از ضمیر مستتر در «یحکی» است و مرفوع گردیده، زیرا ضمیر به کلمه «أحد» که منفی است برمی‌گردد. پس ضمیر هم، منفی است. بنابراین «کواکب» به عنوان بدل از ضمیر مستتر، مرفوع شده است.

بحثی پیرامون تعذر بدل:

دانستیم که بدل قرار دادن مستثنی در استثنای تام غیرموجب (نفی و شبه نفی) رجحان دارد. حال اگر به واسطه عذری و مانعی نتوانستیم مستثنی را تابع لفظ مستثنی منه قرار دهیم، در این صورت مستثنی را تابع محل مستثنی منه قرار می‌دهیم و این مانع در چهار مورد وجود دارد که به بیان آن می‌پردازیم. (شرح الرضی علی الکافی، ج ۲، ص ۱۰۷؛ جامی، ص ۱۵۶):

۱- هرگاه مستثنی منه، مجرور به حرف جر «من» استغراقیه باشد؛ مانند: «مَا جَاءَنِي مِنْ أَحَدٍ إِلَّا زَيْدًا»؛ در این مثال، مستثنی (زید) تابع مستثنی منه (أحد) است و باید مانند «أحد» در لفظ مجرور شود، ولی مرفوع شده است. نحویان در بیان علت این امر می‌گویند: «من» استغراقیه

تنها در جمله منفی می آید و از آنجا که در مثال « مَا جَاءَنِي مِنْ أَحَدٍ إِلَّا زَيْدٌ » جمله ما بعد «الّا» مثبت است (جاءَني زَيْدٌ)، و «من» استغراقیه در جمله مثبت نمی آید. نمی توان مستثنی (زید) را بدل از لفظ «أحد» قرار داد. بلکه «زید» تابع محل «أحد» که فاعل و مرفوع است خواهد بود.^(۱۷)

۲- هرگاه مستثنی منه، مجرور به «باء» زائده باشد، مانند: «لَيْسَ زَيْدٌ بِشَيْءٍ إِلَّا شَيْئاً يُعْبَأُ بِهِ»؛ در این مثال کلمه «شئاً» مستثنی و بدل از «بشئ» می باشد و باید مجرور شود ولی منصوب گردیده است. در علت این امر گفته شده که «باء» زائده مانند «من» استغراقیه برای تأکید نفی است و تنها در جمله منفی می آید و چون در مثال فوق ما بعد «الّا» مثبت است، بنابراین آوردن «باء» زائده برکلام مثبت جایز نیست، پس نمی توان «شئاً» را بدل از لفظ «شئ» قرار داد و مجرور کرد، بلکه آن را تابع از محل «بشئ» (خبرلیس و محلاً منصوب) قرار داده و منصوب می کنیم و از این قبیل است شعر زیر از «طرفه»:

أَبِي لُبَيْنَةَ لَسْتُمْ بِيَدٍ إِلَّا يَدًا لَيْسَتْ لَهَا عَضُدٌ^(۱۸)

(الشتمری، ج ۱، ص ۳۶۲؛ ابن یعیش، ج ۲، ص ۹۱)

در این بیت، کلمه «یدا» مستثنی و بدل از «بید» می باشد و باید مجرور شود، ولی منصوب گردیده است. علت چنانکه گفته شده آن است که حرف «باء» در «بید» در کلام منفی آمده و چون جمله ما بعد «الّا» مثبت است و «باء» در جمله مثبت نمی آید، لذا «یدا» در لفظ تابع «بید» قرار نمی گیرد، بلکه تابع محل «بید» (خبرلیس) قرار گرفته و منصوب شده است.

۳- در اسم لای نفی جنس، مانند «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» (سوره صافات / آیه ۳۵). در این آیه، لفظ جلاله «الله» مستثنی است و باید منصوب شود، ولی مرفوع شده است؛ علت، آن است که لای نفی جنس در اسم نکره عمل می کند و آن را منصوب می سازد. در این آیه، کلمه «الله» معرفه است و «لا» در معرفه عمل نمی کند. پس الله را نمی توان تابع لفظ «اله» قرار داد و منصوب کرد، بلکه آن را تابع محل «اله» - که مبتدا و مرفوع است - قرار داده و مرفوع می کنند. قابل ذکر است که مرفوع کردن کلمه «الله» و مانند آن که مستثنی واقع می شوند بر دو وجه صورت می گیرد: ۱- تابع محل اسم لای نفی جنس قرار می گیرند، مانند آیه پیشین. ۲- بدل از ضمیر مستتر در خبر «لا» قرار می دهند؛ خواه خبر حذف شده باشد یا نشده باشد. آنجا که خبر حذف شده، مانند: لاله (موجود) الا الله، در آیه، کلمه «الله» بدل از ضمیر مستتر در کلمه «موجود» است و آنجا که خبر حذف نشده است، مانند «فیها» در عبارت «لَا أَحَدَ فِيهَا إِلَّا زَيْدٌ» کلمه زید بدل از ضمیر مستتر در «فیها» است.

«الای» استثنائیه از نگاه رضی و جامی / 35

اما منصوب کردن مستثنایی که بدل از اسم لای نفی جنس باشد به ندرت دیده شده است؛ مانند بیت زیر از «أسود بن یَعْفُر» (شرح الرضی علی الکافی، ج ۲، ص ۱۱۲؛ البغدادی، ج ۳، ص ۳۸۲).

مَهَامِهَاءُ رُ رَا لَا أَنْيِسَ بِهَا الْأَضْوَابِحَ الْأَصْدَاءَ الْيَوْمَا^(۱۹)
در این بیت «الضوايح» مستثنی بدل از اسم لا (انیس) است در لفظ، منصوب شده در حالی که باید تابع محل «انیس» مرفوع باشد این امر، نادر است، زیرا که منصوب کردن مستثنی به عنوان استثنا با بدل از لفظ، اشتباه می شود.

۴- در بر مای شبیه به لیس، مانند «مَا زَيْدٌ شَيْئاً إِلَّا شَيْءٌ لَّا يُعْبَأُ بِهِ»، در این مثال جایز نیست که مستثنی (شیء) به عنوان بدل از مستثنی منه (شیئاً) منصوب شود. علت، آن است که «ما» شبیه به لیس در کلام منفی عمل می کند بر را نصب می دهد چون در چنین مثالی ما بعد «الای» مثبت است «ما» در مثبت عمل نمی کند، پس مستثنی (شیء) را نمی توان بدل تابع لفظ مستثنی منه (شیئاً) را داد، بلکه آن را تابع محل مستثنی منه را داد مرفوع می کنند. اما در جمله ای مانند «مَا أَنْتَ بِشَيْءٍ إِلَّا شَيْءٌ لَّا يُعْبَأُ بِهِ» بیله بنی تمیم مستثنی (شیء) را- به عنوان بدل از محل بشیء که بر است - فقط مرفوع می کنند، زیرا بنی تمیم «ما» را عامل نمی دانند چون «با» زائده مانع بدل را دادن مستثنی از لفظ مستثنی منه است، پس مستثنی را تابع محل مستثنی منه را داد مرفوع ساخته اند. حجازیان «ما» شبیه به لیس را عامل می دانند، پس (بشیء) بر منصوب است، لی از آنجا که «الای» نفی «ما» را می شکند، «ما» نمی تواند عمل کند. پس در چنین مثالی حجازیان نیز مستثنی را مرفوع می کنند. اما کوفیان در این مثال (شیء) را تابع لفظ مستثنی منه (بشیء) را داد مرفوع می کنند. به شرط آن که مستثنی، نکره باشد نه معرفه. پس می گویند: مَا أَنْتَ بِشَيْءٍ إِلَّا شَيْءٌ لَّا يُعْبَأُ بِهِ.

ج - حکم سوم در اعراب مستثنای به «الای»، استثنای مفرغ است. هرگاه کلام، غیر موجب (نفی شبه نفی) بوده مستثنی منه در جمله ذکر نشده باشد، مستثنی را بر حسب نیاز عامل، اعراب می دهند چنین مستثنایی را، مفرغ می نامند، مانند: «مَا أَمَّ الْأَزِيدُ»، «مَا رَأَيْتُ الْأَعْلِيَاءَ»، «مَا مَرَرْتُ إِلَّا بِزَيْدٍ»، در این مثالها مستثنی منه ذکر نشده است، لذا برای کامل شدن معنا، نیازمند ما بعد «الای» هستیم. پس با فرض این که «الای» در جمله جود ندارد، مستثنی را به ترتیب به عنوان فاعل، مفعول مجرر، اعراب می دهیم.

وجه تسمیه استثنای مفرغ:

استثنای مفرغ را از آن جهت مفرغ می‌نامند که عامل از عمل کردن در مستثنی منه فارغ شده و برای عمل کردن رو به مستثنی آورده است؛ به عبارت دیگر، عامل در مستثنی عمل می‌کند و استثنا، از یک اسم عام محذوف صورت می‌گیرد، مانند: «مَا قَامَ إِلَّا عَلِيٌّ». در این مثال «علی» از یک اسم عام محذوف، مثلاً «أحد»، استثناء گردیده است. (شرح الرضی، ج ۲، ص ۱۰۶؛ جامی ص ۱۵۴)

شرایط استثنای مفرغ:

- ۱- مستثنی منه، حذف شده باشد.
- ۲- کلام، غیر موجب باشد.
- ۳- ادوات استثناء فعل نباشد، مانند: «هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الْفَاسِقُونَ» (سوره احقاف / آیه ۳۵).
 مستثنای مفرغ غالباً در کلام منفی می‌آید و به ندرت در جمله مثبت واقع می‌شود، مانند: «يَأْتِي اللَّهُ الْإِلَهَ الْأَنْبِيَاءَ نُورًا»؛ در این آیه، فعل «يَأْتِي» به فعل منفی (لایرید) تأویل می‌رود. در بیان علت این که مستثنای مفرغ در جمله مثبت نمی‌آید گفته شده در جمله‌ای مانند «قَامَ الْأَزِيدُ» معنا این است که «قام جميع الناس الأزيداً» و این امر، محال است و قرینه‌ای که جماعت خاصی از مردم در این جمله مورد نظر باشد و زید نیز از آنها باشد، وجود ندارد. پس استثنای مفرغ، در کلام مثبت ممنوع است. گفته شده که اکثر نحویان معتقدند که استثنای مفرغ در کلام موجب (مثبت) واقع نمی‌شود، ولی به عقیده «رضی و جامی» استثنای مفرغ می‌تواند در کلام مثبت واقع شود به شرط آنکه معنا صحیح باشد. و آن، زمانی است که مستثنی، فراگیری و عمومیت مستثنی منه را برساند، مانند «قَرَأْتُ الْيَوْمَ كَذَا» یعنی شما همه روزها را خوانده‌ای جز در فلان روز. پس معنا صحیح است. وقتی که مستثنای مفرغ در کلام مثبت واقع می‌شود غالباً از فضله‌ها مثل جار و مجرور، ظرف و حال می‌باشد (همانجا، پیشین) مانند: «ضَرَبْتُهُ إِلَّا بِالسَّوْطِ» نکته: از آنجا که استثنای مفرغ در کلام منفی می‌آید، جمله «مَا زَالَ زَيْدٌ إِلَّا عَالِمًا» ممتنع است، زیرا «مازال» معنای مثبت دارد. (ما «حرف نفی» + زال «نفی معنوی» = مثبت) و معنا این‌گونه است «دَامَ زَيْدٌ عَلَى جَمِيعِ الصِّفَاتِ إِلَّا عَلَى صِفَةِ الْعِلْمِ» و این امر محال است.

جایگاه استثنای مفرغ:

استثنای مفرغ در جمله اسمیه و فعلیه واقع می‌شود و می‌تواند فاعل، نائب فاعل، انواع مفعول، مبتدا، خبر و نواسخ باشد. (شرح الرضی علی الکافی، ج ۲، ص ۱۰۲) مانند: «مَاضِرَبَ إِلَّا زَيْدٌ» و

«الآ»ی استثنائیه از نگاه رضی و جامی / 37

«ماضِرْبَ إلیزیدة». انواع مفعول مانند: «ماضِرْبْتُ إلیزیداً» و «ما مَرَرْتُ إلیزیداً» و «ما رأیتُهُ الأ یومَ الجُمُعَةَ» و «ما ضَرَبْتُه الأ تأدیباً» و «إِنْ نَطُنُّ الأ طَنّاً» (سوره جاثیه / آیه ۳۲)^(۲۰). در میان انواع مفعولها، مفعول معه مستثنای مفرغ واقع نمی‌شود. پس جمله‌ای مانند «لا تَمْشِ الأ و زیداً» صحیح نیست. حال و تمیز نیز مستثنای مفرغ واقع می‌شوند، مانند: «ما جَاءَ عَلَیَّ إلی راکِباً» و «ما امْتَلَأُ الإِناءُ الأ ماءً».

اما نمونه‌هایی از استثنای مفرغ در جمله اسمیه: «ما زَیْدُ الا قائمٌ، ما قائمٌ الأ زَیْدُ، لَمْ یَكُنْ زَیْدُ الا عالِماً، و ما ظَنَنْتُکَ الا بخیلًا».

از میان توابع، بدل و صفت، مستثنای مفرغ واقع می‌شود، مانند: «ما سَلِبَ زَیْدُ الا ثوبُهُ و ما جَاءَنی الا ظَریفٌ». ولی عطف بیان، عطف نسق و تأکید، مستثنی واقع نمی‌شوند. (همان ص ۱۰۴)

واقع شدن جمله فعلیه بعد از «الآ» در استثنای مفرغ:

اصل در استثنا این است که بعد از «الآ» اسم بیاید، ولی گاهی در استثنای مفرغ بعد از «الآ» فعل مضارع می‌آید که در این صورت، فعل، یا خبر است یا حال و یا صفت، مانند «ما الناسُ الا یَعْتَبِرُونَ»، «ما جَاءَنی الا یَضْحَکُ» و «ما جَاءَنی مِنْهُمْ رَجُلٌ الا یَقُومُ و یَقْعُدُ»؛ در این مثال‌ها، فعل‌های مضارع به ترتیب، خبر، حال و صفت می‌باشند، پس جمله فعلیه می‌تواند بعد از «الآ» بیاید به شرط آنکه استثناء مفرغ و فعل بعد از «الآ» مضارع باشد، زیرا فعل مضارع به اسم شباهت دارد.

ابن یعیش در کتاب خود آورده است که جایز نیست فعل ماضی بعد از «الآ» بیاید (شرح المفصل، ج ۲، ص ۹۳)، ولی رضی آن را با دو شرط جایز می‌شمارد: ۱- فعل ماضی مقرون به «قد» باشد، مانند: «ما الناسُ الا قد عَبَرُوا» ۲- قبل از «الآ» فعل ماضی منفی باشد، مانند: «ما أَنْعَمْتُ عَلَیْهِ الا شَکراً» (شرح الرضی علی الکافی، ج ۲، ص ۱۳۸).

نتیجه:

بنابراینچه گذشت می‌توان گفت اگرچه در مسائل و ابواب نحوی نمی‌توان دخل و تصرفی نمود ولیکن می‌توان به بازخوانی و مرور کتب جامع و مهمی همانند شرح «رضی و جامی» پرداخت و آن‌ها را در آموزش‌های تحصیلی گنجانید. فایده این امر آن است که با اهتمام به این‌گونه کتب می‌توانیم آموزش‌های خود را مفهومی ساخته و با ذکر دلایل و براهین نحوی و

نقل معانی تقدیری جملات، آموزش زبان را ملموس و آسان نموده و به درک و یادگیری عمیق کمک کنیم. چرا که همراه کردن دلایل و براهین با مطالب آموزشی، بیشتر در جانها می نشیند و در ذهنها به یادگار می ماند.

پی نوشتها:

- ۱- این بیت از منظومه حاج مآهادی سبزواری است.
- ۲- از جمله معانی که برای الثنی ذکر شده است و در کتب دیگر کمتر با آن برخورد کرده ایم معنایی است که در مقایسه اللغه آمده است. «الثنی» یعنی «تکریر الشیء مرتین» مثلاً هنگامی که گفته می شود «خرج الناس» زید و عمرو در میان این مردم هستند و چون گفته شود «الأ زیداً» بار دیگر زید ذکر می شود، پس زید دوبار تکرار شده است. به همین دلیل نحویان گفته اند مستثنی اسمی است که از آنچه داخل در آن بوده، خارج شده است.
- ۳- داخل نبودن اسم ما بعد الأ در ما قبل آن دو وجه دارد:
الف) اسم ما بعد «الأ» از جنس ماقبل آن نیست، مانند: «جاءنی القوم الأ حماراً»
ب) اسم ما بعد «الأ» از جنس ماقبل آن است اما قصد شده است که ما بعد «الأ» فردی از افراد ما قبل آن نباشد. مانند «جاءنی القوم الأ زیداً» در این مثال «زید» از جنس قوم است، اما داخل آن نیست، زیرا (قصد ما از قوم، قومی است که زید داخل آن نیست) یعنی از ابتدا قصد شده که زید در میان آن قوم نباشد.
- ۴- مراد از «بعضی» آن است که مستثنی، یا یکی از افراد مستثنی منه است یا جزئی از اجزای آن و در بعضی از تعاریف آمده که مستثنای متصل آن است که مستثنی از جنس مستثنی منه باشد. ولی ذکر کلمه «بعض» بهتر از کلمه جنس است. زیرا گاهی مستثنی از جنس مستثنی منه است، ولی استثناء منقطع است، مانند: «قام بنوک الأ ابن زید» (الصبان، ج ۱، ص ۱۴۲).
- ۵- در «صَریمه» منزلی دارند که کهنه و مندرس می باشد و تغییر یافته است مگر جوی اطراف خیمه و میخ سرپرده آن.
- ۶- ای رسول خدا، مردم به خاطر تو مجتمع شده اند و برای ما جز شمشیرها و نیزهها پناهی وجود ندارد.
- ۷- اصل عبارت «ما مررتُ بِمِثْلِهِ أَحَدٌ» این گونه بوده است «ما مررتُ بِأَحَدٍ مِثْلِهِ» کلمه «مثل» صفت برای «أحد» و تابع آن است، ولی وقتی که صفت (مثل) بر موصوف (أحد) مقدم شد، «بمثله» بر حسب نیاز عامل، اعراب می گیرد و سپس «أحد» به عنوان بدل، تابع صفت می گردد (الزهری -اللازهری -خالد بن عبدالله، ج ۱، ص ۳۵۵).
- ۸- شعرا از حسان بن ثابت است؛ آنها از او (پیامبر) امید شفاعت دارند آنگاه که شفیع جز پیامبران نباشد.
- ۹- شعر از «عامر بن حارث» معروف به جِرَانُ العَوْدُ است؛ بسا شهری که در آن انس گیرنده ای نیست مگر گاوهای وحشی و شتران سفید مایل به سرخی.
- ۱۰- شعر به «ضیرابن الأزور» نسبت داده شده است و شاعر در آن شدت جنگ را در شب هنگام که دو گروه درهم آمیخته اند، توصیف می کند و می گوید: شامگاهی که نیزهها و تیرها سودی نمی بخشند جز شمشیر تیز مشرفی.
- ۱۱- شعر از سعد بن مالک است؛ در میدان جنگ، کاری از متکبر و خودخواه، ساخته نیست، بلکه در چنین جایی، کار در بند جوان دلاور و اسب کوه پیکر و سخت سم است.
- ۱۲- «ها» مصدریه است و «نَقَصَ و ضَرَّ» صلة آن می باشد.
- ۱۳- مراد از غیر موجب آن است که نفی و شبه نفی بر جمله مقدم شده باشد و نفی می تواند لفظی یا معنوی باشد و مراد از شبه نفی، نهی و استفهام است.

«الآ»ی استثنائیه از نگاه رضی و جامی / 39

۱۴- گوینده این بیت، روشن نیست؛ ظاهراً شاعر می‌گوید: خون پایمال شده، خون کسی است که خویشتانش از او دور شده‌اند و در معرض بادهای صبا (باد شرقی) و دبور (باد غربی) قرار گرفته است. (العینی، ج ۲، ص ۳۳۸؛ یعقوب، ج ۲، ص ۳۸۳؛ ابن الناظم، ص ۲۹۵)

۱۵- عباس حسن، تأویل به نفی را رد می‌کند. (نک: النحو الوافی، ج ۲، ص ۳۲۹؛ بخش زیاده و تفضیل) ولی به نظر نگارندگان با توجه به مطالبی که «رضی» در شرح خود بیان می‌کند به نظر می‌رسد که رأی مؤلف «النحو الوافی» چندان صحیح نمی‌باشد.

۱۶- لازم به ذکر است که بغدادی در خز انة الأدب می‌گوید: در دیوان عدی بن زید این بیت را نیافته است. ای کاش من و ملیکه به یکدیگر می‌رسیدیم در آن شبی که کسی ما را نمی‌دید تا سخن ما را نقل کند مگر ستارگان آن شب. ۱۷- از آنجا که بدل در نیت تکرار عامل است پس لازم می‌آید «من» بعد از «الآ» تکرار شود و در تقدیر چنین است «ما جاءنی من احد الآ جاءنی من زید»، چون جمله پس از الآ مثبت است «من» بر آن وارد نمی‌شود، پس مستثنی را نمی‌توان بدل از لفظ قرار داد.

۱۸- شاعر در این بیت، عدم یاری دوستان و ضعف آن‌ها را وصف می‌کند و می‌گوید: ای پسران لبینی (نام زنی است) شما دستی هستید که بازو ندارد (مفید نیستند).

۱۹- با شترم از سرزمینی خشک و بی آب و علف عبور کردم که در آن هیچ انیس و مونس جز حیوانات و پرندگان و صدای شوم جغدها نبود.

۲۰- نحویان معتقدند مفعول مطلق تأکیدی، مستثنای مفرغ واقع نمی‌شود، مانند: «ماضربت الآ ضرباً». زیرا آغاز و پایان جمله متناقض خواهد بود، بدین معنا که فعل (ضرب) دلالت بر وقوع فعل می‌کند و با آمدن ادوات نفی، وقوع فعل متنفی می‌شود. حال اگر مفعول مطلق تأکیدی بعد از «الآ» ذکر شود دلالت بر وقوع فعل (ضرب) می‌کند. پس تناقض در آغاز و پایان جمله حاصل می‌شود. در مورد آیه «وإن نظنُّ الا ظناً» گفته شده که «ظناً» مفعول مطلق نوعی است و به «إن نظنُّ الا ظناً» تأویل شده است (الأشمونی، ج ۲، ص ۴۵۶؛ ابن هشام، مغنی اللیب، ج ۱، ص ۳۸۸) به عقیده رضی مفعول مطلق می‌تواند مستثنای مفرغ واقع شود و تأویل‌هایی را که در مورد این آیه شده است تکلف می‌شمارد.

منابع:

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن الأنباری، کمال الدین، الأنصاف فی مسائل الخلاف بین النحویین البصریین و الکوفیین به کوشش محمد محیی‌الدین عبد الحمید، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- ۳- ابن الناظم بدر الدین، شرح الفیة ابن مالک، انتشارات ناصر خسرو، تهران.
- ۴- _____، شرح الفیة ابن مالک لابن الناظم، تحقیق محمد محیی‌الدین عبد الحمید، دار الجیل، بیروت.
- ۵- ابن منظور، لسان العرب، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- ۶- ابن هشام، جمال الدین، اوضح المسالک الی الفیة ابن مالک، انتشارات السعادة مصر، به کوشش محمد محیی‌الدین عبد الحمید، ۱۳۷۵ هـ / ۱۹۵۶ م.
- ۷- _____، مغنی اللیب عن کتب الاعراب، مؤسسة الصادق، تهران، ۱۳۷۸ هـ ش.

- ٨- ابن يعيش، شرح المفصل، انتشارات ناصر خسرو، تهران.
- ٩- الأزهري، خالد بن عبد الله، شرح التصريح بمضمون التوضيح، انتشارات ناصر خسرو، تهران.
- ١٠- الأشموني، أبو الحسن، شرح الأشموني على الفية ابن مالك، مطبعة مصطفى البابي، ١٣٥٨ هـ ق.
- ١١- البغدادي، عبد القادر، خزنة الأدب ولب لباب لسان العرب، مطبعة السلفية ومكتبتها، قاهره، ١٣٤٧ هـ ق.
- ١٢- _____، خزنة الأدب ولب لباب لسان العرب، مطبعة السلفية ومكتبتها، قاهره، ١٣٤٧ هـ ق.
- ١٣- جامي، عبدالرحمان، شرح جامي محشي مع عصام، ناشر غالب اختر صديقي مالک كتيخانه مجتبايي ديوبند، ١٣٩٥ هـ ق.
- ١٤- جعفري، محمدتقي، تفسير ونقد وتحليل مثنوي معنوي، چاپ دوم، انتشارات اسلامي، تهران.
- ١٥- حسن، عباس، النحو الوافي، دار المعارف، مصر.
- ١٦- حكمت، علي اصغر، جامي، انتشارات توس، تهران، ١٣٦٣ هـ ش.
- ١٧- ديباجي، ابراهيم: تقريرات درس صرف ونحو.
- ١٨- الرضي الاسترآبادي، محمد بن الحسن، شرح الرضي على الكافية، به كوشش يوسف حسن عمر، جامعة قاريونس، ١٩٧٨ م.
- ١٩- سيوييه، عمرو بن عثمان، الكتاب، تحقيق عبد السلام هارون، دار الجيل، بيروت، ١٩٩١ م.
- ٢٠- الشمي، ابوالعباس، المنصف من الكلام على مغني ابن هشام للشمني و بهامشها تحفة الغريب في شرح مغني اللبيب للداميني، مكتبة الحوز .
- ٢١- الشتمري، يوسف بن سليمان، شرح السيرافي، انتشارات الكبرى الاميرية ببولاق، مصر، ١٣١٦ هـ ق.
- ٢٢- الصبان محمد بن علي، حاشية الصبان على شرح الأشموني، نشر رضى وزاهدى، قم، ١٣٦٣ هـ ش.
- ٢٣- العقيلي الهمداني، بهاء الدين، شرح ابن عقيل، انتشارات ناصر خسرو، تهران، ١٣٦٨ هـ ش.
- ٢٤- العيني، بدر الدين محمود بن أحمد بن موسى، المقاصد النحوية في شرح شواهد شروح الألفية المشهور بـ«شرح الشواهد الكبرى»، تحقيق محمد باسل عيون السود، منشورات محمد علي بيضون، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤٢٦ هـ / ٢٠٠٥ م.
- ٢٥- المراد، ابوالعباس محمد بن يزيد، الكامل، مؤسسة الرسالة، الطبعة الثالثة، ١٩٩٧ م.
- ٢٦- المرادي، حسن بن قاسم، الجني الداني، دار الكتب العلمية، ١٤١٣ هـ ق / ١٩٩٢ م.
- ٢٧- مظفر، محمد رضا، شرح اصول فقه، ترجمه على محمدى گيلاني، دارالفكر، قم، ١٣٦٩ هـ ش.
- ٢٨- يعقوب، اميل بديع، المعجم المفصل في شواهد النحو الشعرية، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤١٣ هـ ق.